

بسم الله الرحمن الرحيم

((اخلاق پزشکی در طب کودکان))

بر اساس گفتارها، رفتارها و کردارها های استاد ارجمند جناب آقای دکتر محمد قریب

من افتخار این را داشته ام که مستقیماً دانشجوی ایشان باشم؛ دکتر قریب جزو گروه اول دانشجویان اعزامی به خارج از کشور بودند که از مدرسه‌ی طب فرانسه تخصص اطفال را دریافت کرده به ایران مراجعت نمودند و در دانشگاه تهران استخدام شدند. ایشان چهره‌ای علمی اخلاقی و دینی و از خانواده‌ای متدین بوده‌اند. از ایشان می‌توان به‌عنوان الگو نام برد و اگر از بعد دینی بنگریم میتوان از ایشان به‌عنوان اسوه یاد کرد که در زبان انگلیسی همان (mentor) و در اصطلاح عرفانی همان (مراد و مرید) است.

آشنایی من با ایشان به سال پنجم دانشجویی من برمی گردد (دوره استیودنتی). بنده ایشان را مردی روحانی با قد متوسط یافتم. زمانی که استیجر اطفال بوم اولین کتابی که ما با ایشان خواندیم اصطلاحاً (هند بوک پزشکی اطفال) نام داشت در آن سال‌ها توسط چند تن از دانشجویان ترجمه شده بود و استاد قریب برای این کتاب مقدمه‌ای نگاشته بودند که در آن آمده بود: ((جالب است بدانید در آن زمان و در مملکتی که سردمداران آن دچار راشیتیس هستند دو تن از دانشجویان توانستند راشیتیس اطفال را درمان کنند راشیتیس بیماری است که در اثر کمبود ویتامین D و عدم جذب کلسیم به وجود می‌آید، استخوان‌های افراد مبتلا محکم نیست)) که میتوان شکنندگی اسکلت کودکان مبتلا به راشیتیس را به (شکنندگی اسکلت مملکت) تشبیه کرد. استاد قریب جزو اولین اساتید مسلمان در زمینه درمان راشیتیس بودند.

نکته ۱: ایشان خیلی زود به بیمارستان تشریف می‌آوردند و آخر از همه بیمارستان را ترک می‌کردند با اینکه من خود دانشجویی وقت‌شناسی بودم و خاطرم هست که همیشه پیاده به بیمارستان می‌رفتم، می‌دیدم که استاد زودتر از من در بیمارستان هستند و جالب اینجاست که

ایشان در آن زمان ۶۰ تا ۷۰ سال داشته‌اند و ما بعد از فارغ‌التحصیلی متوجه شدیم که ایشان در آن زمان از بیماری مزمنی نیز رنج می‌بردند.

نکته ۲: علیرغم سن زیاد استاد وقتی نام دانشجویان را یاد می‌گرفتند تا زمان کارآموزی و حتی فارغ‌التحصیلی نام‌ها و اسامی را فراموش نمی‌کردند.

نکته ۳: پیش سلام بودن جزو محسنات ایشان بود.

نکته ۴: صراحت لهجه ایشان مثال زدنی بود. خاطره‌ای که از ایشان در ذهن دارم مربوط به زمانی است که فرزند یکی از اعضای دربار بیمار می‌شود و دکتر قریب را به بالین کودک می‌برند آقای دکتر قریب تشخیص بیماری سل را برای کودک می‌دهند و همه متعجب می‌پرسند سل بیماری فقرا است و در دربار و درباریان راه ندارد پس چگونه است که این کودک به سل مبتلا باشد؟! استاد می‌فرمایند بیماری فقیر و غنی نمی‌شناسد و این شما هستید که در این مملکت بین فقیر و غنی و فرق می‌گذارید.

خاطره‌ای دیگر در یاد دارم که در کلاس درس در مورد بیماری حصه صحبت می‌شد در آن زمان حصه بسیار شایع بود و از عوارض بیماری تیفوئید سوراخ شدن روده بود و باید به بیماران غذاهای خیلی خیلی نرم خورانده می‌شد یکی از اساتید دیگر فرموده بودند که من این روش درمانی و رژیم غذایی را قبول ندارم و حتی می‌توان به بیماران کباب برگ نیز خوراند اما دکتر قریب فرمودند بیمارانی که با وجود این بیماری که کباب برگ خوردند دیگر به شما مراجعه نمی‌کنند و باید در قبرستان مسگر آباد به دنبال آن‌ها گشت.

خاطره دیگری که در یاد دارم مربوط به شب‌هایی است که در بیمارستان کشیک بودند و بیماران بدحال را ویزیت می‌کردند کودک بدحالی داشتیم که دستیار کشیک مایع نخاعی (LP) ایشان را کشیده بودند کودک بلافاصله فوت شد دکتر قریب از دستیار کشیک ایراد گرفتند که باید اول اجازه می‌دادید حالت شوک برطرف شود و سپس مایع نخاعی را می‌کشیدید شما کودک را کشیدید مدت‌ها بعد نمونه ای آمد با علائم مشابه مننژیت که باید بلافاصله بعد مایع نخاعی آن

کودک کشیده می‌شد و پزشک کشیک این کار را انجام نداده بود استاد فرمودند چرا این کار را انجام ندادی پزشک کشیک گفت استاد دفعه قبل شما فرمودید نباید مایع نخاعی را بلافاصله کشید استاد فرمودند عقل که نباشد جان در عذاب است اگر قرار بود با خواندن کتاب‌ها متخصص اطفال می‌شدیم نیاز به ۳ سال تحصیل نبود در عرض ۶ ماه کتاب را می‌خواندیم و متخصص اطفال می‌شدیم.

خاطره دیگری که داریم در کنفرانسی بود که البته داماد استاد قریب هم در این کنفرانس حضور داشتند، آقای دکتر ضیایی پزشک متخصص فارغ‌التحصیل از یکی از دانشگاه‌های آمریکا بودند و من پایان‌نامه‌ام را با ایشان گرفته بودم؛ پس از پایان کنفرانس دکتر ضیایی نظر دکتر قریب را به‌عنوان پدر همسر خود پرسیدند و خطاب به دکتر قریب به شوخی ایشان را ارنست همینگوی خطاب کردند و استاد قریب در جواب فرمودند داماد به به این پررویی نداریم.

نکته ۵: در طب کودکان دو موقعیت در مواجهه با بیمار داریم. بیماری که به علت وخامت حال در تخت بیمارستان بستری است و بیمار دوم بیماری است که در آغوش مادر مراجعه می‌کند. دکتر همیشه عادت داشتند با کودکان خوب برخورد کنند، خصوصاً کودکانی که روی تخت بستری بودند؛ گرمای وجود استاد باعث میشد که کودکان در بستر نبود پدر و مادر خود را احساس نکنند.

نکته ۶: این که در سال‌هایی که من کارورز بودم استاد فقط به دانشجویان پزشکی درس می‌دادند و معتقد بودند که ما به‌اندازه کافی دکتر عمومی و متخصص اطفال در این مملکت نداریم اگر شما اسهال و استفراغ و عفونت‌های ساده را نتوانید درمان کنید کودک تلف می‌شود. ایشان با این که استاد تمام بودند ولی افتخار می‌کردند که به دانشجویان سطوح پایین تر هم درس می‌دهند نه فقط به رزیدنت‌ها و دانشجویان مقطع تخصص.

نکته ۷: مطلب دیگری که در خاطرم هست زمانی است که می‌خواستیم از بخش خارج بشویم و جشن خداحافظی برایمان برگزار کردند؛ همه ی ما در اتاقی که اینترن‌ها و کارورز‌ها استراحت می‌کردند جمع شدیم استاد نیز تشریف آوردند؛ من در آن زمان مسئول بودم و شیرینی تهیه کرده

بودم استاد فرمودند شیرینی خیلی شیرین است تابعی تو ردی من گفتم استاد چرا!! استاد فرمودند شما وقتی شیرینی می‌گذارید باید آب و الکتروود رو هم بگذارید.

نکته ۸: استاد هر ماه یک‌بار یا هر ۲ هفته یک‌بار به شهرستان‌های اطراف می‌رفتند و دانشجویان پزشکی را جمع کرده و کارگاه‌های اطفال برایشان برگزار می‌کردند چون معتقد بودند به اندازه‌ی کافی متخصص اطفال در کشور نداریم. خدمتی که استاد در آن زمان ارائه می‌دادند در حال حاضر به‌عنوان آموزش مداوم شناخته می‌شود و استاد به‌جای این‌که منتظر ثبت نام دانشجویان خودشان به سمت دانشجویان می‌رفتند و برایشان کارگاه برگزار می‌کردند اطلاعات ایشان بسیار به‌روز بود و در طول سال با مراجعه‌ی ای که به خارج از کشور داشتند ظرفیت علمی خود را بالا می‌بردند.

نکته ۹: سومین سال تحصیل من در دانشگاه مقارن با انقلاب سفید شاهنشاهی بود و در پی آن انقلاب آموزشی نیز اتفاق افتاد در آن زمان از اساتید برجسته دعوت به عمل آورده می‌شد که برای دانشجویان پزشکی کنفرانس علمی برگزار کنند؛ عنوان کنفرانسی که استاد قریب انتخاب کردن (درمان مردم) بود.

نکته ۱۰: هر انسانی ۴ ویژگی دارد ۱. نیت که به شکل پندار در ذهن فرد است و این پندار را به‌مرور زمان در ذهن خود به ۲. گفتار تبدیل می‌کند یا اصطلاحاً به گفتگو با خود می‌پردازد و پس از آن این گفتار از طریق زبان به افراد دیگر منتقل می‌شود و این گفتارها اگر مدت‌زمان طولانی انجام پذیرد تبدیل به ۳. رفتار می‌شود و اگر این رفتار دائمی شد به ۴. کردار فرد تبدیل می‌گردد همان‌طور که زرتشت می‌گفت اگر گفتار رفتار و کردار شخصی همسو بود می‌توان شخصیت اصلی او را تشخیص داد و همان‌طور که ملاحظه شد گفتار، رفتار و کردار استاد غریب همیشه یکسان بود پس می‌توان دریافت که پندار ایشان هم مثل شخصیتشان زیبا و نیت ایشان خالص و مخلصانه بود.